اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

**عرض شد به اینکه مرحوم شیخ متعرض احکامی در باب مکره شدند بیع مکره، یک بحث مختصری چند روز است می‌خواهیم بگوییم یادمان می‌رود یک بحث مختصری هم راجع به اضطرار کردند در وسط این بحث مضطر در صفحه‌ی 332 این که یک چیزی اولا بعد می‌گوید وهذا المعنی موجود بعد از اینکه فیما ، این را خواندیم، لانّ ، کلمه‌ی اضطرار را ایشان، البته بحث مفصلی نکردند در اینکه فرض اضطرار با اکراه چه باشد مفصل متعرض نشدند اما اشاره کردند و ما چون از مرحوم ،**

**یکی از حضار : صفحه‌ی 318 است .**

**آیت الله مددی : بله ،**

**ولذا یحمل الاکراه علی حدیث الرفع، فیکون الفرق بینه وبین الاضطرار همین که فرمودید ، المعطوف علیه فی ذلک الحدیث یعنی در حدیث رفع بله ، عرض کردم در حدیث اکراه باز تکرار می‌کنیم حدیث اکراه بین اهل سنت موجود است اما حدیثی که اضطرار با اکراه است بین اهل سنت نیست فقط بین ماست، این که می‌گوید اضطرار به خاطر این حدیث رفعی که ما داریم، اختصاص الاضطرار بالحاصل ، ایشان فرقش را این طور می‌گذارد اضطرار جایی است که از فعل غیر ، الحاصل لا من فعل الغیر ، کسی بر انسان فشار نیاورده باشد، مثل جوع مثل اینکه انسان گرسنه باشد عطش داشته باشد مرض داشته باشد، این خودش مریض شده برای رفع مرضش خانه‌اش را می‌فروشد که مداوا کند این مرض او را وادار کرده خانه را بفروشد اما این زور کسی دیگری نیست. فرق بین اضطرار و اکراه را این جوری می‌گذارند دقت کردید ؟**

**اکراه یک فشاری است که دیگری بر انسان وارد می‌کند، اضطرار یک حالتی است که برای خود انسان پیدا شده است. دقت کردید ؟ این یک فرقی است که مرحوم شیخ در این جا گذاشته است. عرض کردیم آن که الان مشهور تر است بین اصحاب ما چون حدیث در مقام امتنان است. لذا اضطرار بیع مضطر درست است بیع مکره درست نیست. اینکه الان مشهور است. و عرض کردیم باز مرحوم آقای نائینی قدس الله نفسه فرق بین بیع مضطر و مکره را این جوری گذاشتند در باب بیع مضطر اثر عقد و به قول ایشان معنای اسم مصدری اثر عقد مطلوب بوده و لذا عقد را انجام داد .**

**یعنی پول می‌خواسته و لذا رفته برای اینکه دارو بخرد خانه را بفروشد ، اما در باب اکراه او را وادار به فروش می‌کند اصلا اثر را نگاه نمی‌کند، دقت کردید ؟ این تعبیر مرحوم نائینی بود ، این تعبیر قشنگی بود انصافا تعبیر مرحوم نائینی ایشان فرق بین اضطرار و اکراه را این می‌گذارد در باب اضطرار آن اثر عقد یعنی آن ملکیت آن اول موجود است آن من را وادار می‌کند که بفروشم تا ملک پیدا بکنم اما در ، و لذا اساسا آن که انسان با آن روبرو می‌شود اثر عقد است و لذا عقد را انجام می‌دهد.**

**اما در باب اکراه نه اثر عقد مطلوب نیست از همان اول او را وادار به عقد می‌کند اصلا اثر عقد را نمی‌خواهد دنبال اثر عقد نبوده او وادار شده است. این تعبیر مرحوم نائینی هم انصافا قشنگ است یک بحثی را هم که بنده عرض کردم که در باب اضطرار همان معنای لغوی‌اش را بگیریم چون از معنای باب افتعال است ، افتعال به معنای ضرر یعنی قبول ضرر در باب اضطرار خود شخص قبول می‌کند ضرر را یعنی می‌داند که این ضرر است، اما در باب اکراه نه جهت خارجی هست که وادار می‌کند این دو تا با هم دیگر فرق می‌کند ، چون به هر حال من عرض کردم شیخ یک اجمالا بحثی می‌کند یک جایش هم امروز صبح پیدا کردم الان گم کردم گفتم این را هم بخوانم که مرحوم شیخ اینطوری فرق می‌گذارد که در باب اضطرار یک حالتی است که خود ما داریم، برای آن رفع مشکل بیع را انجام می‌دهیم ، در باب اکراه نه از خارج است. نیروی است که**

**یکی از حضار : اگر کسی بچه‌ی یک نفر را بدزدد بگوید برو برای من پول بیاور این برود خانه‌اش را بفروشد پول بیاورد طبق مرحوم نائینی می‌شود اضطرار طبق مرحوم شیخ می‌شود اکراه**

**آیت الله مددی : نه نمی‌شود اکراه، اضطرار است فرقی نمی‌کند ، البته آن غیر هم فرق می‌کند ها خیلی غیره باشد یا نه یک رابطه‌ای باید داشته باشد.**

**علی ای حال بعد مرحوم شیخ در بحث رضا که آیا رضا موثر هست یا نه نقل اول ، دو تا قول نقل می‌کند بعد هم مؤاخذات و یک کمی‌اش را هم دیروز خواندیم که ظاهرا آن هم زیادی بود بعد هم راجع به اینکه اگر راضی بود آیا ناقل است یا کاشف است یک بحثی دارد که مقتضی الاصل و عدم حدوث حل ما لا یدل عن طیب نفس هو الاول که ناقل باشد. چون این بحث را مفصلا در بحث ان شاء الله فضولی خواهد آمد.**

**عرض کردم کرارا مرارا تکرارا مشهور بین علمای ما این است که اصل اولی مقتضای قاعده‌ی عقلائی اجازه ناقل باشد. یعنی وقتی که به شما گفتند کتابتان را فروختید این هنوز بیع واقع تمام نشده از لحظه‌ی اجازه که دادیم تمام بشود ، گفتند کشف علی خلاف القاعده است. ولذا چون کشف علی خلاف القاعده بوده چند تا قولی هم در حقیقت کشف پیدا شده است.چون گفتند علی خلاف القاعده است مثلا بگویند کشف حکمی ، کشف کذا ، کشف نمی‌دانم انقلابی ، اسماء یعنی تصویرات مختلفی کردند تا کشف را درست کنند و باز هم عرض کردیم این مطلبی که مشهور است آن که الان در قوانین متعارف امروز هست عرض کردم در کتاب سنهوری اگر آقایان خواستند دیدند کتاب را کتاب الوسیط جلد اول اواخر کتاب سنهوری است بیع الفضالة ، فضالة همان فضولی است، گاهی هم می‌گویند فضولی ، فضالة در اصطلاح عربی جدید همان فضولی است، بیع الفضولی را به عنوان بیع الفضالة آورده است.**

**و عرض کردیم معنای کشف این که الان کشف بکند که این عقد از حین صدورش صحیح بوده این کشف به اصطلاح حقیقی به قول، این کشف مراد قانون جدید نیست اصلا ، یعنی این که در کتاب سنهوری آمده ان للاجازة اثرا اگر مجرد کشف باشد اثر ندارد، آن که آقایان گفتند نمی‌شود شرط متاخر و حرام است قبیح است و معقول نیست و باطل است این بوده این اجازه چون بعد آمده می‌خواهد اثر بگذارد روی چیزی که قبل آمده.**

**همینی را که آقایان می‌گویند غیر مقبول است خوب در غرب دارند می‌گویند دارد تصریح می‌کند ، تعبدی هم نیست آنجا ان للاجازة اثرا، اثر یعنی تاثیر گذار است نه اینکه ، چون بعضی‌ها می‌گویند کشف یعنی الان روشن می‌شود که در وقت خودش درست بوده است. این که کاشف صرف است. نه خود اجازه هم اثر دارد. لکن اثرش تصحیح عقد سابق ، خوب می‌گویند شرط متاخر تصریح دارد اصلا.**

**یکی از حضار : اعتبار است تدوین که نیست**

**آیت الله مددی : نه می‌خواهم بگویم این که اینها می‌گویند عقلائی نیست همینی است که عقلاء نوشتند عملا نوشتند من تعجب می‌کنم آقایان می‌گویند عقلائی نیست، ایشان تعبیرش این است ان للاجازة اثرا قهقرائیاً ، اثر دارد اما به سابق آن عقدی که در سابق بود ، این چیزی را که آقایان دائما می‌گویند، لذا ایشان چون تعبیر ایشان بود من به خاطر تعبیر ایشان خواندم ایشان می‌گوید مقتضی الاصل و عدم حدوث حل مال الغیر الا عن طیب نفس هو الاول ناقل باشد. لذا آقایان آمدند گفتند مقتضای قاعده اجازه باید ناقل باشد. ما الان به شما عرض کردیم این قاعده‌ی عقلائی که دارند می‌گویند خود آنها دارند می‌گویند کاشف است ، کاشف هم به این معنا ، هم تاثیر گذار است هم برای گذشته است اینکه می‌گویند این غیر معقول است این واقعیت است اصلا جزو مواد قانونی‌شان آمده است.**

**علی ای حال دیگر این بحث را انجام نمی‌دهیم اکتفا می‌کنیم به این مقدار بحث را خلاصه می‌کنیم شیخ هم چند بار می‌گوید کلمات غیر محررة راست هم می‌گوید کلمات محرر نیست و سرش هم عرض کردیم و بیع مکره عرض کردیم دو جور تصور می‌شود بلکه اگر کتابت را هم گرفتیم سه جور تصور می‌شود.**

**یک جایی که انسان طیب نفس ندارد. راحت نیست، ناراحت است، قبول نمی‌کند، لکن خوب حالا یک جهات اخلاقی، غیر اخلاقی، سلطه‌ی اخلاقی قبول کردیم آمد.این یکی**

**دو اینکه مساله‌ی طیب نفس نیست اصلا قصد ندارد به زور دارد به او می‌گوید این هم تحت این ، می‌گوید فروختم اصلا، مثل همان مثالی که گفتم وقتی دید گفت هزار بار طلاق می‌دهم از شدت ترسش گفت هزار بار ، این دو**

**سه اینکه دستش را بگیرند ، قلم دستش بدهند بنویسد خانه‌ی خودم را فروختم این اسمش را گذاشتیم الجاء آن که یک کسی اکراه و فشار بیاورد اسمش را گذاشتیم جبر یا اجبار ، آن که طیب نفس نباشد اسمش را گذاشتیم اکراه ، این کار هم مرحوم شیخ نفرمودند این خلاصه‌ی حرف، اگر الجاء و اجبار باشد انصافا رضا به درد نمی‌خورد. اگر ما باشیم و طبق قاعده .**

**فقط گفتیم مرحوم شیخ چون بحث قبلی‌اش قصد بوده این اجبار را ما به قصد زدیم یعنی اجباری که من معنا می‌کنم مضر به قصد است اینجا خیال می‌کنیم مضر به حالت یعنی اکراه است نه مصداق اکراه نیست مضر به قصد است پس اگر جایی بود که هیچ نحوی از انسان نبود آن که هیچ اصلا کلا مثل حرکت بلا نسبت جمادات، الجاء عقد باطل است، اجبار هم عقد باطل است بلکه صحیح این است که اصلا عقدی نیست. در الجاء که اصلا هیچ چیز نیست ، اصلا قصد کتابت هم نداشته است. در اجبار هم قصد نداشته عقد باطل است چون قصد نداشته است. اما در اکراه که کراهت دارد طیب نفس ندارد عقد هم درست نیست لکن در این سومی اگر رضا آمد درست است در آن دو تا رضا تاثیر ندارد. در این سومی چون در اینجا قصد انشاء عرض کردیم و اینها کلا مبنی است بر همان نکته‌ی کلی که در باب بیع فضولی .**

**عرض کردیم در باب بیع فضولی یک دفعه با نظر به ادله صحبت می‌کنیم که امثال مرحوم نراقی هم می‌گوید که حدیث دارد لا تبع ما لیس عندک ، یک دفعه نظر به قواعد، قاعده‌ای که هست در اینجا در اکراه با بیع فضولی یکی است. قاعده این است که آیا عقد یک واقعیت ایقاعی انشائی اعتباری دارد یا نه اصلا خودش فی نفسه یکی چیزی هست یا نه این را دقت کنید، خود عقد فی نفسه یک چیزی است، آن چیز چیست؟ این کتاب در مقابل صد تومان ممکن است قیمت کتاب در خارج هشتاد تومان باشد، ممکن است قیمت کتاب در خارج صد و پنجاه تومان باشد. این واقعیت ایقاعی اعتباری چیست؟ کتاب در مقابل صد تومان . آیا این خودش یک واقعیتی دارد این خودش قابل ایجاد هست یا نه سوال .**

**اگر گفتیم قابل ایجاد است فضولی هم درست است بیع مکرهی که طیب نفس است آن هم درست است. چون آن نکته‌ی اساسی در هر دو این است که می‌آید یک امری را می‌گوید آقا من کتاب ایشان را ، این کتاب را به شما فروختم صد تومان ، مالکش هم نیست. اگر گفتیم یک واقعیت دارد فقط باید متعاقدین قصد داشته باشند عاقل باشند چنین باشند و تمام شرایط موجود است این واقعیت در وعاء اعتبار پیدا شد یعنی در وعاء اعتبار کتاب شد در مقابل صد تومان ، که اگر فردا آمد این کتاب تلف شد و به اصطلاح آن گفت آقا بدلش را بده یا عقد فاسد بود صد تومان را برگرداند نه هشتاد تومان و نه صد و پنجاه تومان . نتیجه‌اش این است.**

**آیا این دارای یک واقعیت ایقاعی انشائی اعتباری هست یا نیست ؟ روشن شد ؟**

**اگر غیر مالک بگوییم می‌گوید آقا نیست، آن واقعیت ایقاعی از مالک صادر می‌شود، آن واقعیت ایقاعی از رضا صادر می‌شود، راضی نبودی؟ ناراحتی بودی ؟ این پیدا نشد، اگر گفتیم پیدا نشد بعد اجازه‌اش هیچ تاثیری ندارد. پس نکته‌ی فنی روشن شد ؟ این که در قوانین غربی آمد و قبول کردند نکته‌ی فنی دارد، نه اینکه تعبد به روایت ما باشد، آن نکته‌ی فنی این است آن وقت اگر ما این را قبول کردیم این بحث‌هایی که مرحوم شیخ فرمودند خیلی به نظر من نیازی به آن نیست.**

**یک تصویر اقسام بحث اکراه ، بیع مکره که سه قسم الان ما عرض کردیم. دو کدام قسمش با رضای متاخر درست می‌شود یا نمی‌شود، با این حساب روشن شد، قسم اول که الجاء است درست نمی‌شود، قسم دوم هم که خوف است و به حساب قصد اصلا نکرده آن هم درست نمی‌شود، اما اگر طیب نفس نداشت این معامله را انجام داد این اما راضی بود. بعد دید نه بد نیست گفت حالا راضی هستم اشکالی ندارد. بعبارة اخری نمی‌شود به او بگوییم آقا آن معامله باطل بود معامله‌ی دوم بکن تجدید عقد بکن .**

**یکی از حضار : نافذ نیست بگوییم**

**آیت الله مددی : ها نافذ نبود.**

**یا به قول آن آقایان گفتند القابل للابطال ، باطل نبود اولی و دومی باطل بودند سومی القابل للابطال این هم اصطلاح روز به قول سنهوری به اصطلاحی که در قوانین غربی‌شان نقل می‌کند این قابل للابطال است. پس به نظر ما این بحث با طول و تفصیلش خیلی نیازی به آن نبود اما خوب مسائل خوبی روشن شد.**

**مساله‌ی بعدی را که ایشان متعرض شدند از شروط متعاقدین سید باید اذن سید باشد صدور عقد از عبد بدون اذن سید درست نیست. البته ما عادتا مسائل عبد را متعرض نمی‌شویم مخصوصا این مساله‌ای که درش ملکیت عبد هم درش هست که مشهور هم عدم ملکیت است خود ما قائل به ملکیت هستیم، آن وقت بحث سر این است که اگر عبد حتی ملک خودش را بدون اجازه‌ی سید نفروشد ولو ملک خودش بلکه بالاتر از این اصولا صدور عقد از عبد بدون اجازه‌ی سید درست نیست، می‌خواهد عقد ازدواج برای کسی بخواند بگوید مثلا زوجتک مثلا موکلتی، بله .**

**لوکان العاقد عبدا فلا یجوز للملوک ان یوقع عقدا، دقت کنید بحث خرید و فروش و ملکیت نیست، اصلا عقد را نمی‌تواند انجام بدهد الا باذن سیده، سواءا کان لنفسه فی ذمته او بما فی یده او لغیره ، بعد ایشان می‌فرماید دلیل ما برای این مطلب البته انصافا این ادله قابل خدشه است تا این مقدار بگوییم عبد اصلا حتی کلماتش هم نافذ نیست الا به اذن سید این مشکل دارد انصافا**

**یکی از حضار : شما که ملکیت را قبول دارد چه ؟**

**آیت الله مددی : بدتر است دیگر بدتر**

**یکی از حضار : عقد را قبول دارید ؟**

**آیت الله مددی : بله قبول داریم.**

**لعموم ادلة عدم استقلاله فی اموره ، یک عمومی یا اطلاقی ما همیشه عرض کردیم این چند روزه هم زیاد صحبت کردیم خیلی از این عمومات و اطلاقاتی که در کلمات اصحاب آمده روشن نیست، قال الله تعالی ضرب الله مثلا عبدا مملوکا لا یقدر علی شیء این را عموم گرفتند، لا یقدر علی شیء، یکی از آن چیزها هم عقد است. لا یقدر علی شیء هیچ کاری نمی‌تواند بکند یکی‌اش هم عقد است پس عقد نمی‌تواند بخواند ولو برای دیگری، عرض کردیم در میان اهل سنت هم زن را بالخصوص گفتند عقد نکاح نمی‌تواند بخواند نه برای خودش و نه وکیل بشود برای کسی دیگر**

**یکی از حضار : توکیل می‌شود عبد را بدون اجازه‌ی سیدش**

**آیت الله مددی : خوب اگر گفتیم بله دیگر فرق نمی‌کند**

**یکی از حضار : نه توکیل بدون ، یعنی تصرف در آن نیست توکیل ؟**

**آیت الله مددی : نه دیگر ، چون تصرف یعنی عبد دارد کار سید را انجام می‌دهد فرض کنید دارد آب می‌کشد می‌گوید زوجتک موکلتی ربطی به آن ندارد یعنی در حینی که می‌تواند خدمت سید را انجام بدهد لفظش را فقط، این که زبانش هم باید به اذن سید بچرخد خوب این دلیل می‌خواهد آخر**

**یکی از حضار : مالک تکلم او نیست ؟**

**آیت الله مددی : نه معلوم نیست.**

**ضرب الله مثلا عبدا مملوکا لا یقدر علی شیء آن وقت برای اینکه ایشان اثبات بکند که این آیه‌ی مبارکه عموم دارد تمسک به این روایت کردند وعن الفقیه بسنده الی زرارة عن ابی جعفر وابی عبدالله علیه السلام قالا المملوک لا یجوز نکاحه، نکاح غیر از عقد است ولا طلاقه الا باذن سیده ، قلت فان کان السید زوجه بید من الطلاق ؟ حالا سید او را به اصطلاح ازدواج کرد، قال خیلی عجیب است، اول داشت قالا بعد دارد قال خوب این شبهه می‌آورد که این روایت مدرج باشد، این قلت کلام راوی باشد که عمر بن اذینه است. می‌گوید قال قلت فان کان السید زوجته بید من الطلاق قال ، همان آقای که می‌خواسته، یادش رفته که اینجا را باید تثنیه می‌آورد ، اولی تثنیه بود روایت این طور است ، زراره عن ابی جعفر و عن ابی عبدالله علیه السلام قالا المملوک لا یجوز نکاحه ولا طلاقه ، این بحث شناخت متن حدیث و ادراج**

**ادراج اصطلاحا این است که کلام راوی در اثناء کلام امام بیاید یا معصوم بیاید این را اصطلاحا، اهل سنت هم دارند، حدیث را مدرج می‌گویند اصطلاحا مدرج، این زیادات را البته ما غیر از مدرج یک چیز دیگر هم داریم زیادة الثقة آن زیادة الثقة مدرج نیست، دو نفر از امام یک حدیثی را نقل می‌کنند مثل همین حدیثی که پریروز در اصول خواندیم ، یک نفری که نقل می‌کند تا نصفش یک نفر دیگر تا آخرش را نقل می‌کند این را اصطلاحا زیادة الثقة می‌گویند اینها مباحثی است که مربوط به متن حدیث است . ما هم اخیرا هشتاد و سه جلسه راجع به متن صحبت کردیم تمام این تفاصیل خصوصیات این مطالب را آنجا گفتیم چون در متن این کمتر کار می‌شود.**

**قال بید سید ، ضرب الله مثلا عبدا مملوکا لا یقدر علی شیء ، نکته‌ای که مرحوم شیخ این حدیث را به آن تمسک کردند به خاطر این که امام به این آیه تمسک کردند و بعد افشیء الطلاق ، افشیء الطلاق ، یعنی امام آمدند فرمودند که این آیه عموم دارد لا یقدر علی شیء شامل طلاق هم می‌شود.**

**حالا این حدیث مبارک در کتاب فقیه آمده همین طور که ایشان فرمودند در کتاب فقیه آمده و به اصطلاح از عمر بن اذینه عن زرارة من همین امروز هم عرض کردم خود زرارة نوشتار ندارد، خوب دقت کنید، مراد من از نوشتار، نه اینکه ایشان نمی‌نوشته، یک روایت واحده داریم که نزد امام باقر بود امام یک چیزی فرمودند یا امام صادق، ففتح الواحه لیکتب این الواحش را باز کرد که بنویسد، حضرت گفت نه نمی‌خواهد بنویسی، پس معلوم می‌شود که زرارة می‌نوشته، من که می‌گویم نوشتار ندارد حواسمان هست به ما نگویید این 20:32 مراد من از نوشتار به معنای همین فنی که ما الان داریم یعنی ایشان نزد امام صادق مطلبی را نوشته یا امام باقر بعد آمده فرض کنید داده به عمر بن اذینه این جور نیست اگر هم نوشته نزد خودش بوده یا عبدالله بن بکیر .**

**ایشان چند تا راوی و چند تا شاگرد معروف دارد، که عمده‌ی آثار را هم آنها نقل می‌کنند یکی عبدالله بن بکیر است که پسر برادر ایشان است، بکیر برادر زراره است، یکی عمر بن اذینه است که یک شخصیت خاصی است یکی هم جناب حریز بن عبدالله سجستانی یک چند تای دیگر هم هستند که دیگر نمی‌خواهم وارد بشوم.**

**علی ای حال این ها نوشتار دارند این ها نوشتند شاگردهای زراره است . یکی از کارهایی که باز ما انجام دادیم مقابله‌ی نسخی که شاگردان زراره با هم دارند این ها را با هم ، حالا دیگر می‌گویم این بحث‌ها طول می‌کشد.**

**یکی از حضار : استاد این به آن معنا نیست که اگر نکاح به ید مولاست معنی ندارد طلاق به ید عبد باشد چون آن نکاح می‌کند این می‌گوید طالق دوباره تو نکاح کن عبد دوباره طالق دوباره**

**آیت الله مددی : حالا توضیحش را عرض می‌کنم.**

**این روایت در کتاب فقیه آمده می‌خواهید بیاوریدش از کتاب فقیه**

**یکی از حضار : روی ابن اذینه عن ابی جعفر و عن ابی عبدالله قالا المملوک لا یجوز**

**آیت الله مددی : از خود فقیه آوردید ؟**

**یکی از حضار : بله جلد سه صفحه 541**

**آیت الله مددی : بعد تا آخرش بخوانید ضرب الله مثلا عبدا مملوکا**

**یکی از حضار : والشیء بعضی از نسخه‌ها هم دارد افشیء**

**آیت الله مددی : والشیء الطلاق**

**یکی از حضار : این ندارد اصلش والشیء والطلاق امام می‌گوید فی بعض النسخ افشیء الطلاق**

**آیت الله مددی : اینجا افشیء ندارد برای تهذیب را هم بخوانید برای مرحوم شیخ طوسی ،**

**علی ای حال این حدیث هست ، این اولا حدیث یک شرحی دارد ، من ابتداءا شرحش را بگوییم تا قبل از اینکه به این حدیث برسیم و ببینیم اولا مشکلات حدیث، وارد این بحث نمی‌خواهم بشوم کلا وارد این بحث، فقط اشارات می‌کنم.**

**اولا این در کتاب وسائل در ابواب مقدمات طلاق این آخرین باب ، این حدیث را تا آخر این باب آورده است دو سه باب قبلش معارض این هم داریم، این حدیث خودش معارض دارد که طلاق دست خود عبد است این حدیث می‌گوید طلاق دست مولی است این مطلبی است که در کتب اهل سنت، اصل و ریشه‌اش برای آنجاست در کتب اهل سنت آمده و از عبدالله بن عباس هم نقل شده است.**

**عرض کردم روایات عبدالله بن عباس ولو سنی‌ها خیلی قبولش دارند ، مشکل دارد چون عبدالله کوچک بوده در زمان فوت پیغمبر و خیلی کم با پیغمبر بوده است.**

**این که حدیث را اهل سنت در کتب مشهورشان نیاوردند دارقطنی دارد و آن اینکه پیغمبر روزی در منبرشان فرمود ما بال اقوام ، چرا عده‌ای این کار را می‌کنند، می‌آیند برای عبد خودشان مملوک خودشان یک زن عقد می‌کنند، بعد از مدتی هم جدا می‌کنند، همین ذهنیتی که آقا فرمودند می‌گوید من عقد کردم برای مملوک خودم بعد هم او را جدایش می‌کند آن زنش را از او می‌گیرد فقال ان الطلاق بید من اخذ بالساق، این روایتی که شنیدید شان نزولش این است، ان الطلاق بید من اخذ ، در دارقطنی آمده است.**

**یکی از حضار : مخالف این است دیگر**

**آیت الله مددی : این مخالف این است، معلوم شد؟**

**پیغمبر فرمود آقا شما حق دارید مملوکتان را ازدواج کنید چرا زنش را از او جدا می‌کنید ؟ اخذ بالساق کنایه از شوهر است معلوم است مراد از ساق چیست ؟ کنایه از شوهر است، طلاق ، نکاح دست شما که مالکش هستید هست، اما دیگر طلاق دست شما نیست، طلاق بعد از اینکه ازدواج کرد با این زن رابطه‌ی زوجیت دارد. طلاق را همان شوهر می‌تواند بدهد ان الطلاق بید من اخذ بالساق ، اخذ بالساق کنایه از شوهر ، طلاق برای شوهر است زن دیگر حق ندارد طلاق بدهد ، ببخشید مولی ، مولی نمی‌تواند طلاق بدهد دقت کردید ؟**

**و اینکه الان در زبان ما خیلی مشهور شده این حدیث کلا در مصادر ما نیست، اشتباه نشود. چون الان در لسان حوزه‌ی ما خیلی معروف شده الطلاق بید من اخذ بالساق، این روایت در حوزه‌های ما نیست یک ، دو معارضش هم هست همین که اینجاست. امام می‌فرماید: قال الله تعالی ضرب الله مثلا عبدا مملوکا لا یقدر علی شیء افشیء پس لا یقدر علی الطلاق ، طلاق به دست مولی است. این روایت و تمسک به آیه‌ی مبارکه در مقابل آن روایتی است روشن شد ؟ تاریخش روشن بشود.**

**یکی از حضار : شما سوالی خواندید اگر سوالی بخوانیم موافق آن روایات درمی‌آید ؟ افشیء الطلاق ، طلاق که چیزی نیست، آن که لا یقدر علی شیء بود.**

**آیت الله مددی : نه واضح است.**

**یکی از حضار : اگر سوالی بخوانیم خوب استفهام انکاری می‌شود**

**آیت الله مددی : بعدش هم دارد المملوک لا یجوز له النکاح ولا طلاق الا باذن سیده**

**یکی از حضار : پس خراب درمی‌آید یا باید سوالی نخوانیم استفهام انکاری می‌شود.**

**آیت الله مددی : یا شما بد معنا کردید خرابترش کردید**

**یکی از حضار : آخر می‌گوید که طلاق چیزی نیست این لا یقدر علی شیء بود این برای چه نتواند**

**آیت الله مددی: خلاف ظاهر است. این دیگر گفت که آیه دارد که انا ربکم الاعلی فرعون گفت شما می‌گوید انا عبد ربکم الاعلی ، عبد در تقدیر است . عبد ربکم الاعلی این معنایش این است که شما تمام کلمات را در ، و انکار حجیت ، یعنی انکار ظهورات مثل انکار وجود در فلسفه است، اگر ما در عرف ظهور را انداختیم دیگر اصلا کلا عرف ، جامعه به هم می‌خورد چون انسان اجتماعی است. یک موجود اجتماعی است، کل جامعه‌ی بشری به هم می‌خورد. این جور بخواهیم توجیه بکنیم همه چیز به هم می‌خورد. این توجیهی که شما فرمودید این را صاحب وسائل هم دارد می‌گوید ویحتمل حمل علی الانکار همین مثل شبیه شما، خوب این را دارد شما از اول نیستید خیالتان راحت باشد نه الحمدلله موافق دارید لکن او هم خیلی باطل است نه اینکه حالا او درست است آن هم خیلی باطل است این مطلب هم خیلی باطل است.**

**علی ای حال این که حضرت فرمود : ولذا خوب دقت کنید ان کان سید زوجه، می‌گوید خود مولی تزویجش کرد ، حالا هم می‌خواهد جدایش بکند امام می‌گوید نمی‌شود نه ، بله می‌گوید می‌شود، درست کرد بعد هم جدا می‌کند،**

**یکی از حضار : وقتی تزویج کرد رضایت خودش هم شرط است ؟**

**آیت الله مددی : رضایت عبد نه دیگر به دست مولی است.**

**مولی تزویج کرد. بعد در آن حدیث از پیغمبر نقل شده ، اصلا تعبیر پیغمبر ما بال اقوام چرا عده‌ای این کار را می‌کنند، می‌آیند برای این عبد بیچاره زنی انتخاب می‌کنند بعد از دو سه ماه یکسال او را جدایش می‌کنند، دیگر اگر این کار را کردید زن به او دادید جدا کردن دست خود عبد است دست خود اوست. او شوهرش است شما که شوهر او نیستید شما مولای او هستید او چون شوهرش است شما دیگر حق ندارید در این قسمت تصرف بکنید. روشن شد ؟**

**آن حدیث الطلاق بید من چون این حدیث را زیاد شنیدید من به این مناسبت ، من بحث عبد را نمی‌خواهم بکنم من تمام بحث امروز را فقط به خاطر همین مقدار از بحث است و این روایت معارض هم دارد.**

**همان روایتی که من عرض کردم اهل سنت شبیه به آن آمده مشکل این روایت در حقیقت این جهت نیست ، مشکل این روایت این است که اولش قالا دارد بعد قال دارد. یعنی این شبهه پیدا می‌شود که قلت یعنی قلت عمر بن اذینه به زراره گفتم و این کلام کلام زراره باشد استدلال زراره باشد نه استدلال امام باشد**

**یکی از حضار : قالا یعنی هر دو با هم صحبت کردند امام سلام الله علیه**

**آیت الله مددی : نه می‌گوید از هر دو امام شنیدم**

**یکی از حضار : پس آن یکی می‌فرموده آن یکی بزرگوار هم مثلا حضور داشته**

**آیت الله مددی : خوب معین می‌کند وقلت لابی عبدالله مثلا ، ببینید اینطوری است عن ابی جعفر و عن ابی عبدالله قالا المملوک لا یجوز نکاحه ولا طلاقه الا باذن سیده قلت چه کسی ؟ گرفتن به زراره به چه کسی گفت ؟ وان کان السید زوجه بید من الطلاق قال بید السید تصریح دارد دیگر انکار نمی‌شود ، بید السید قال الله تعالی این جا قلت و قال دارد این شبهه می‌آید چون عرض کردم نوشتار برای خود عمر بن اذینه است ایشان صاحب نوشتار است. از تذهیب نخواندید نه ؟**

**یکی از حضار : تهذیب هم عین همان است.**

**آیت الله مددی : نه سند دارد عین آن نیست.**

**یکی از حضار : همان طریق چیز است دیگر بیان طریق الی عمر بن اذینه همان چیز است حسین بن سعید عن محمد بن ابی عمر،**

**آیت الله مددی : اضف الی ذلک ، اضف الی ذلک ، خوب دقت کنید دیگر الان بحث ما دیگر حال صحبت وسیع ، در اصول هم زیاد رجالی صحبت کردیم ،**

**اصولا عرض کردیم یک عده از احادیث هم هست که شیخ طوسی منفردا از حسین بن سعید نقل می‌کند و این یک توضیحی داشت احتیاج داشت که ما شرح دادیم کتاب حسین بن سعید جزو مصنفات بوده جزو اصول نبوده اصول دارای ارزش بالاتری بوده ، مصنفات حالا مشهور این طور شده که مصنفات کتبی بوده که در روایات ضعاف باشد، من عرض کردم بعید است، کلمه‌ی مصنف خودش، کلمه‌ی مصنف به معنای صنف، صنف کردن به این معنا که انسان یک کتابی بنویسد اصناف را جدا بکند.**

**یکی از حضار : ترتیبش داده است.**

**آیت الله مددی : مثلا ،**

**فرض کنید مثلا کتاب خصال، خصال صدوق این مصنف است چرا باب واحد ، باب اثنین ، باب ثلاث ، هر حدیثی که درش لفظ ثلاث هست هر حدیثی که درش لفط اربع ، مصنف یعنی صنف ، صنف جدا کرده است. این را اصطلاحا مصنف می‌گفتند. علل الشرائع دارد صدوق این مصنف است چرا هر روایتی که درش لان دارد این صنف روایت را آورده است. معانی الاخبار ایشان مصنف است چرا ؟ چون در این کتاب روایاتی را آورده که خبر را معنا کرده است. قال قلت معنای این چیست فرمودند این طور ، روایاتی که درشت متصدی معنا شده این را ایشان یک جا جمع کرده است اسمش شده معانی الاخبار .**

**مرحوم شیخ حر کتابی دارد الفصول المهمة فی اصول الائمه ، کار خوبی هم هست الان هم زمان ما این کار بشود مخصوصا کتب اهل سنت هم به آن اضافه بشود مجموعه‌ی قشنگی است. این فصول المهمة‌ی ایشان هر روایتی که درش عنوان کلی دارد یعنی عنوان عمومی دارد، کلیات را جمع کرده حالا می‌خواهد به لفظ کل باشد ما من باشد لا شیء الا ، یعنی الفاظ مختلفی ، خیلی فکر قشنگی هم هست ، هر چه که عنوان کلی در بیاید، فصول المهمة فی اصول الائمة ، قواعد کلی هر چه عنوان قاعده‌ی کلی است ایشان جمع کرد ، این را اصطلاحا در قدیم به آن می‌گفتند مصنفات عرض کردیم این اصطلاح را تا آن جایی که ما می‌دانیم اصول از قرن سوم از سال دویست و خورده‌ای خبر داریم تا چهارصد دیگر از بعد از چهارصد شیخ دیگر از بین می‌رود این اصطلاح اصول و مصنفات از بین می‌رود.**

**سرش هم این بود که بعد حجیت خبر آمد، این ها اصول و مصنفات یکی از معاییر حجیت بود ، اصول خود به خود حجت بود مصنفات نه ، قر و قاطی بود به اصطلاح چرا چون هدفش این بود که حدیث چهار را بیاورد حالاسندش معتبر باشد یا نباشد ، هر چه چهارتاست هر چه پنج تاست ، هر چه کل درش هست ، وقتی که هدف این جور بود لذا ممکن بود روایات ضعیف و غیر ضعیف این مشهور این طور است.**

**من فکر می‌کنم چون حسین بن سعید جلیل القدر است چند بار عرض کردم ، مصنفات عبارت از احادیثی بوده که، چون در اهل سنت این را دارند مثلا فلان یکتب حدیثه ولا یحتج به ، در حد کتابت می‌شود نوشت اما احتجاج و استدلال به آن نمی‌شود کرد ، بعضی هم لا یکتب حدیثه اصلا ، دارند عده‌ای را دارند، بعضی‌ها هم دارند آقا ما از ایشان ده هزار حدیث شنیدم بعد دیدم این احادیثش درست نیست این همه را پاره کردم این هم تصادفا نسخ اهل سنت مختلف است فغرقناها ، اگر خرقناها باشد یعنی پاره کردم در بعضی‌هایش دارد فحرقناها یعنی سوزاندمش در آتش انداختم.**

**پس بنابراین در میان اهل سنت، روشن شد ؟ احادیثی بود که صلاحیت نوشتن دارد اما احتجاج به آن روشن نیست، شواهدی را ما اقامه کردیم که اگر حدیثی منفردا در کتاب حسین بن سعید دارد مشکل دارد مشکل فهرستی دارد این را چون تا حالا کسی نگفته باز مجبور شدیم اینجا بگوییم چون کتاب حسین بن سعید جزو مصنفات است اثباتش دیگر در بحث، چون این بحث ما به این مناسبت در حدیث لا تنقض الیقین، چون این لا تنقض الیقین منفردا از کتاب حسین بن سعید آمده است از جای دیگر نیامده است و شیخ طوسی هم منفردا آورده است.**

**یکی از حضار : اگر حسین بن سعید تا امام سند درست باشد،**

**آیت الله مددی : صحیح هم باشد، آن درست است سندش حریز عن زرارة عن ابی عبدالله**

**یکی از حضار : وجه ضعفش چیست ؟**

**آیت الله مددی : چون جزو مصنفات بوده است. این نظر فهرستی است. الان علمای ما به این نظر نگاه نمی‌کنند، من چند بار عرض کردم شیخ طوسی هم ، علامه ، اصلا کسانی که بحث رجالی را مطرح کردند، و لذا همین شد که اصول و مصنفات از سال چهار صد و پنجاه رفت از بین، دویست سال در شیعه تاثیر ، این را دقت بکنید دویست سال در شیعه تاثیر گذار بود یعنی الان آقای خوئی حدیث اگر در فقیه باشد، فقیه تقریبا شبیه اصول است، چون فقیه نوشته، اصلا فقیه خودش این طور می‌گوید کتاب من حجةٌ بینی و بین الله بعد می‌گوید ولم یکن قصدی قصد المصنفین من کتاب مصنفات نیست ولم یکن قصدی قصد المصنفین فی ایراد جمیع ما رووا، که هر چه روایت کردیم درش بیاورم، اصلا تصریح دارد که کتاب من مصنف نیست. اما خصال مصنف است. روشن شد ؟**

**اما آقای خوئی وقتی سند حدیث را دست می‌گیرد ، در فقیه هم باشد بررسی می‌کند در خصال هم باشد بررسی می‌کند. این دید رجالی است. دقت کردید چه می‌خواهم بگویم ؟**

**یکی از حضار : درست است آنجا ضعاف و غیر ضعاف را آورده است**

**آیت الله مددی : من حالا ضعیف نمی‌توانم بگویم ، وقتی می‌گویم یکتب یعنی قابل بررسی است ، ممکن است یکی بگوید قابل قبول است یکی بگوید نه قبول نمی‌کنم ، ما به این نتیجه رسیدیم مصنف یعنی کتبی که درش روایاتی است که قابلیت کتاب دارد قابلیت جمع دارد اما یحتج بها ام لا ، اعم از یحتج بها، این حرفی است که من به آن رسیدم ، جایی هم ندیدم، آن که شما می‌گویید ضعاف این مشهور است الان که مصنفات مشتمل بر ضعاف بودند این را من الان به آن نرسیدم بعید است حسین بن سعید ضعاف را آورده باشد.**

**یکی از حضار : در اصول ؟**

**آیت الله مددی : اصول بیشتر قبول می‌شد.**

**یکی از حضار : خوب اگر سندش خوب است، ضعاف هم درش ممکن است نباشد پس**

**آیت الله مددی : به لحاظ فهرستی مشکل دارد،**

**یکی از حضار : سند علامه مجلسی است دیگر**

**آیت الله مددی : اها ، بله آقا**

**یکی از حضار : در مورد مطلق مصنفات قبول دارید این در مورد خصوص مصنفات حسین بن سعید نجاشی تصریح دارد که کتبه حسن معمول علیها**

**آیت الله مددی : وصنف الکتب ، وصنف دارد ،**

**یکی از حضار : وکتب حسین بن سعید کتب حسن**

**آیت الله مددی : ایشان البته حسین بن سعید را اسم نبرده است می‌دانید ترجمه نکرده است. حسن بن سعید وصنف الکتب الثلاثین دارد ایشان تصریح به تصنیف دارد**

**یکی از حضار : اولش می‌فرمایند فی الکتب الثلاثین المصنفة بعد می‌گویند کتب ابنی سعید**

**آیت الله مددی : حسنةٌ ، حسنة معمول بها ، این نکته‌ی مؤید من است یعنی این ضعیف نیست که ردش بکنیم ممکن است کسی بیاید قبول بکند کسی بیاید قبول نکند جزو مصنفات است این چون تا حالا نگفتند ، مصنف مناقشه‌اش فهرستی است ، اشکال نکنید که سندش درست است، قبول است می‌فهمم، این حدیث را در کتاب الان شما می‌خواهید بخوانید، در کتاب تهذیب از حسین بن سعید نقل کرده، عجیب است که صدوق از عمر بن اذینه نقل کرده است ، نگاه کنید طریق صدوق و عمر بن اذینه درش حسین بن سعید است.**

**دقت کردید ؟ وقتی که می‌گوید ما کان فیه عن عمر بن اذینه می‌خورد به حسین بن سعید پس مصدر در حقیقت یکی بوده است.**

**یکی از حضار : عرض کردم مصدر به خاطر همین از تهذیب نخواندم .**

**آیت الله مددی : نه مشیخه‌ی صدوق را نگاه کنید.**

**یکی از حضار : مشیخه‌اش را آورده بیان الطریق الی عمر بن اذینة**

**آیت الله مددی : یعنی عجیب این است که هم صدوق هم شیخ طوسی هر دویشان از کتاب حسین بن سعید آوردند ، روشن شد چه می‌خواهم بگویم ؟ پس معلوم شد حدیث مشکل فهرستی داشته نه به این معنا که بگوییم ضعیف است که آقایان می‌گویند مصنف نه به این معنا که قابل بحث است این قلت انصافا قابل بحث است دیگر تتمه هم ، نمی‌خواستیم وارد این بحث بشویم شدیم فردا تکمیلش می‌کنیم، بحث‌های رجالی نه بحث‌های فهم آیه‌ی مبارکه**

**یکی از حضار : در مقدمه‌ی فقیه مرحوم صدوق می‌فرمایند من از کتب معتبر گرفتم که یکی‌اش همین کتب حسین بن سعید است**

**آیت الله مددی : بله عرض کردم یحتج بها و لا یحتج گفتم هر دو درش هست لذا هم عرض کردم من ، عرض کردم نه اینکه ضعاف بحث ضعیف نیست بحث یحتج لا ، یعنی ممکن است یک فقیهی به آن احتجاج بکند یکی نکند نه اینکه کتاب ایشان**

**یکی از حضار : اصل نبوده ؟**

**آیت الله مددی : نه اصل نبوده است. و لذا تصریح می‌کند اصلا بعدش بلا فاصله می‌گوید وغیر ذلک من الاصول والمصنفات خودش می‌گوید.**

**وصلی الله علی محمد وآله الطاهرین**